

با سلام و تشکر از برگزارکنندگان این سمینار، روز جهانی کارگر را به همه‌ی کسانی که در سمینار حضور دارند و به تمام کارگران آزاده در سرتاسر جهان تبریک می‌گویم.

قبل از این که به موضوع اصلی سخن رانی ام پردازم، می‌خواهم اشاره کوتاهی داشته باشم به این که چرا ضرورت دارد در چنین روزی - در برنامه‌های مربوط به بزرگداشت روز جهانی کارگر - بخشی از برنامه را به طور ویژه به زنان کارگر اختصاص بدهیم. به اختصار، به دو دلیل اساسی این ضرورت می‌پردازم:

یکم این که: در کلیه‌ی جوامع معاصر، بی‌حقوقی و ستم مضاعف ناشی از تبعیض جنسی بر زنان به شدیدترین وجه اعمال می‌شود و زنان حتا از همان حقوق و آزادی‌های نیم بند و محدود مردان (اگر چنان چه اصلا وجود داشته باشد) بی‌بهره هستند. ستم کشی زن به عنوان یک وجه مشخصه و مهم دنیای امروز باید در چنین روزهایی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ زیرا اگر بپذیریم روز جهانی کارگر، روز پیکار نیروی کار علیه استثمار و بردگی طبقاتی است، زنان به عنوان بخش عظیمی از این نیروی کار - چه در کشورهای از نظر اقتصادی و اجتماعی عقب افتاده (و یا عقب نگه داشته شده) و تحت نفوذ مذهب و سنن کهنه و چه در جوامع «مدرن» سرمایه داری - در واقع در متن مکانیسم اقتصاد سرمایه داری و روابط مردسالارانه‌ی حاکم بر جامعه از ستم و تبعیض ویژه‌ای رنج می‌برند.

دوم این که: دقیقا به خاطر آن واقعیاتی که در درون جوامع سرمایه داری به طور

روزمره رخ می‌نماید، به خصوص در رابطه با وضعیت زنان کارگر، بحث در مورد زنان کارگر بدون هیچ اما و آگری ضرورت می‌یابد. از آن جایی که ارتباط تنگاتنگی بین سلطه‌ی طبقاتی و سلطه‌ی جنسیتی در جوامع طبقاتی وجود دارد، و صد البته از آن جایی که محو کامل سلطه‌ی جنسیتی و تحقق کامل برابری زن و مرد بدون تغییرات بنیادی ساختار جامعه‌ی سرمایه داری تخیلی بیش نیست، لذا پرداختن به فشار مضاعفی که زنان کارگر در زندگی اجتماعی و اقتصادی خود تحمل می‌کنند، دارای اهمیت بسیار می‌گردد. به عبارت دیگر، از آن جایی که زنان به طور عموم و زنان کارگر به طور خاص، در واقع دست به گریبان نبرد در دو جبهه می‌باشند، میدان مبارزات شان بسیار وسیع تر است. بنابراین، جنبش کارگری و مدافعین این جنبش و فعالین آن این وظیفه‌ی سنگین را به دوش دارند که بیش از همه‌ی جنبش‌های دیگر به این ستم ویژه به طور اصولی توجه و برخورد کنند، تلاش برای از بین بردن آن را از آن خود بدانند و برای پیش برد مبارزه علیه ستم جنسیتی نیرو آزاد کنند. ضمن این که حتا در درون خویش نیز باید با یک خانه تکانی واقعی در رابطه با پرداختن به مسایل ویژه‌ی زنان کارگر به مبارزه برخیزند.

در همین راستا است، که تم وضعیت زنان کارگر را برای بحث در این روز به خصوص برگزیده‌ام. به محض این که می‌گوییم، که می‌خواهیم در مورد زنان کارگر صحبت کنیم، اول از همه بحث‌هایی چون تفاوت میزان کار و دست مزد زنان کارگر نسبت به مردان کارگر به اذهان خطور می‌کند. اما، ضمن اهمیت فوق العاده‌ی این موضوع، باید

اذعان کنم که این فقط تکه‌ای از ماجرای ستم کشی زنان است و البته ناگفته نماند بسیار واقعی هم هست. در واقع، میدان فرودستی زنان در جوامع کنونی وسیع تر از فقط تفاوت در میزان دست مزد است. این را هم در نظر داشته باشیم، که این نوع تفاوت (یعنی اختلاف دست مزد) حتا در میان خود مردان کارگر نیز به دلایل مختلف وجود دارد. زنان کارگر علاوه بر رنج و گرفتاری‌هایی که تمامی کارگران هم طبقه‌ای شان در جامعه دچار آن هستند، مصائب و مشکلات دیگری را نیز به خاطر جایگاه فرودست شان در جامعه تحمل می‌کنند. به عبارت دیگر، هم از مسایلی که ویژه‌ی زنان است در رنج و عذاب به سر می‌برند و هم از مشکلات و مسایلی که کل طبقه را متأثر می‌نماید و مربوط به کل مبارزات طبقه است.

در واقع، از آن جایی که اکثریت زنان جامعه‌ی ما را زنان طبقه‌ی پایین جامعه تشکیل می‌دهند، وقتی که از این رنج و عذاب صحبت می‌کنیم، باید وسعت آن را در نظر داشته باشیم و ببینیم این فرودستی تا چه شعاعی پیش می‌رود.

بررسی داده‌های آماری و پژوهشی در مورد ساختار کلی نیروی کار زنان کارگر و اوضاع آن‌ها نشان می‌دهد، که زنان کارگر را علی‌العموم می‌توان به چهار بخش دسته بندی نمود:

بخش اول:

بخشی از زنان کارگر در کارخانجات تولیدی «بزرگ» به کار اشتغال دارند. متأسفانه تعداد این زنان روز به روز رو به کاهش است. کارخانجات «بزرگ» به دلایل خاصی اصلا تمایلی به استخدام زنان ندارند و از آن جایی که فکر می‌کنند زنان قادر

مردان کارگر در این بخش‌ها در موقعیت پایین‌تری قرار دارند و هم در رابطه با زنان دیگر اقشار و طبقات در جامعه. به همین

زنان کارگر نمی‌دهند. تعداد این بخش از کارگران زن، در شرایط فعلی، در حال افزایش می‌باشد.

به اضافه کاری و یا کار شیفی نیستند، به علاوه‌ی این که به خاطر زایمان به مرخصی نیاز دارند و این خود برای کارفرما هزینه بر می‌دارد، اکثراً ترجیح می‌دهند مردان کارگر را به جای زنان استخدام کنند. این امر، در کنار اخراج‌های وسیع زنان از کار، به کاهش تعداد زنان کارگر در این سطح کمک نموده و به آن سرعت می‌بخشد. در نتیجه‌ی این اوضاع، زنان رفته رفته از کارخانجات بزرگ حذف می‌شوند.

بخش دوم:

تعداد بسیار زیادی از زنان کارگر در کارگاه‌های کوچک تولیدی کار می‌کنند. شرایط کاری این زنان نسبت به آن‌هایی که در بخش اول به کار اشتغال دارند، بسیار اسف‌ناک‌تر و دردآورتر است. آن‌ها عمدتاً زیر پوشش قانون کار قرار داده نمی‌شوند؛ برای کودکان آن‌ها مهدکودک تأمین نمی‌شود؛ از مرخصی زایمان بی‌بهره‌اند و رسماً دست‌مزد کم‌تری از مردان کارگر می‌گیرند؛ و میزان دست‌مزد آن‌ها - چه به عنوان کارگر ماهر و متخصص و چه به عنوان کارگر ساده - شاید حتی شصت درصد دست‌مزد مردان شاغل در همان کار هم نمی‌شود.

بخش سوم:

در این بخش زنان کارگری جای گرفته‌اند، که اصلاً نشانی از آن‌ها در آمار و ارقام وجود ندارد. انگار اصلاً وجود خارجی ندارند. این‌ها زانی هستند، که در خانه‌های خود به کار مشغول هستند. منظور البته خانه‌داری نیست، بلکه اشاره به آن کارهایی در خانه است که به عنوان صنعت خانگی شناخته شده است. مانند کار بسته‌بندی مواد مختلف، خشک و بسته‌بندی کردن میوه و سبزی، سرهم کردن قطعات، مثلاً سوار کردن یک پیچ بر روی یک قطعه‌ی الکتریکی و یا انجام دیگر کارهای مشابه در خانه. سطح دست‌مزد این بخش از زنان کارگر آن قدر نازل است، که حتی برخی از کارخانه‌های بزرگ هم ترجیح می‌دهند بخشی از کار روزانه‌ی خود را به زنانی که در خانه کار می‌کنند، واگذار نمایند. بدین ترتیب، کارفرمایان از سویی در برخی از هزینه‌های خود مانند هزینه‌ی برق صرفه‌جویی می‌کنند و از سوی دیگر هیچ‌گونه مزایایی نیز به این



بخش چهارم:

این بخش شامل زنان کارگر شرکت‌های پیمان کاری می‌باشد. پیمان کار، طبق قرارداد مابین خود و صاحب کار، قرارداد کاری را به نام خود می‌گیرد و بعد کارگران زن را برای انجام آن به کار می‌گمارد. مانند نظافت مراکز تولیدی و یا خانه‌های ثروت‌مندان. دست‌مزد این بخش از کارگران زن بسیار ناچیز است. به ویژه که پیمان کار از دست‌مزد آن‌ها آشکارا می‌دزدد. مثلاً اگر کار را با قرارداد روزی هشت هزار تومان برای نظافت از صاحب‌خانه‌ای بگیرد، فقط چهار هزار تومان آن را به زن نظافت‌چی (خدمت کار) می‌دهد و نصف بقیه را به جیب خود واریز می‌کند. نتیجه‌ی این دزدی آشکار، یعنی پنجاه درصد سود خالص برای پیمان کار. در این نوع قرارداد کار، هیچ قانون و مقرراتی که دست و پای پیمان کاران را در این چپاول و استثمار ببندد - و یا به داد این زنان کارگر برسد - وجود ندارد.

در تمام بخش‌هایی که در بالا برشمردم، البته مردان کارگر نیز به کار اشتغال دارند. اما همان‌طور که گفتم، زنان کارگر اگر که - به طور عموم - در موقعیتی فرودست قرار دارند، برای آن است که در یک مقایسه‌ی کلی در مجموعه‌ی شرایط کار و اوضاع و احوال مربوط به انواع این گونه کارها، زنان کارگر هم در رابطه با

دلیل، یعنی به دلیل همین فرودستی، است که مسایل کلیدی دیگری در همین بستر - یعنی بستر توضیح وضعیت زنان کارگر - دارای اهمیت می‌گردد و نمی‌شود به سادگی از کنار آن گذشت. در این جا دیگر صحبت از نابرابری جنسیتی در همه‌ی زمینه‌های زندگی زنان کارگر است. من می‌خواهم، بیش‌تر از همه، به دو بستر اصلی‌ای که نابرابری جنسیتی خود را نشان می‌دهد و دارای زوایای به خصوص با نمودهای ویژه است بپردازم. این دو بستر عبارتند از:

الف: نابرابری و شکاف جنسیتی در جامعه به طور عموم، و در تمام زمینه‌های بازار کار به خصوص (امری که، به هر حال، جنبش عمومی زنان تاکنون به گوشه‌هایی از آن اشاراتی داشته است)؛

ب: نابرابری جنسیتی در میان خود طبقه‌ی کارگر (امری که کم‌تر به آن پرداخته شده است)؛

الف: شکاف جنسیتی در جامعه و به خصوص در بازار کار، نابرابری جنسیتی در بازار کار:

شکاف‌های جنسیتی در سازمان اجتماعی کار، متناظر و به نسبت هر شیوه‌ی تولیدی، اشکال متفاوتی داشته‌اند. اما در جامعه‌ی سرمایه‌داری، شکاف‌های

جنسیتی و ویژگی‌های خود را دارد. علی‌الخصوص در عرصه‌ی کارکرد خانواده و رابطه‌ی آن با تولید و نقش زنان در این باره. اگر چه قدمت تاریخی مردسالاری به مثابه یکی از بسترهای بنیادین تبعیض جنسیتی حتا به پیش از فورماسیون نظام سرمایه داری می‌رسد، اما با مختصات این نظام و تغییرات درونی آن هم ساز شده و به بخش جداناپذیری از آن تبدیل گشته است. از آن جایی که اصولاً جامعه‌ی طبقاتی بر بنیاد نابرابری و تبعیض استوار است و در همین راستا هم از ستم جنسیتی در زمینه‌های مختلف به ویژه در عرصه‌ی تولید و بازتولید بهره می‌برد، به همه گونه پدیده‌ها و بنیادهای تبعیض آمیز چنگ می‌اندازد. از جمله از مردسالاری بهره می‌گیرد، تا به سیستم ستم و تبعیض جنسیتی و نابرابری تداوم ببخشد. نشانه‌های این امر را می‌توانیم در تقسیم کار متکی بر جنسیت، در تمایز و پایین بودن سطح دستمزدها و به ویژه در عرصه‌ی بازتولید سرمایه، در نقش و وظایف زنان در خانواده و کارهای مربوط به امور خانگی، و هم چنین در رابطه با بازتولید جسمانی نیروی کار و نقش زنان در این مورد، ببینیم.

در واقع، تقسیم کار مبتنی بر جنسیت هم زمینه‌ی تاریخی دارد و هم بستر اجتماعی مشخص امروزی. برای این که، این تقسیم کار به بهترین وجهی ثابت باقی بماند (بر اساس جنسیت)، خدشه دار نشود و تداوم بیابد، انواع و اقسام قوانین و فرهنگ و سنن دست و پا گیر و عقب افتاده‌ی قرون وسطایی به کار گرفته می‌شود.

در همین راستا باید به این واقعیت هم اذعان داشت، که تلاش بسیار سختی لازم است تا زنان کارگر از زیر بار قالب‌های جنسیتی تحمیل شده، رها گشته و هویت طبقاتی خود را لمس نمایند. می‌گویم تلاش سخت، زیرا زمانی که خود زنان کارگر در محل کار، گونه‌های متفاوت ستم جنسیتی را لمس می‌کنند و بعد از آن هم - علاوه بر تحمل بردگی کار خانگی و مراقبت و نگه داری از فرزندان - ناچارند به نیازهای گوناگونی که همسران شان به آن‌ها تحمیل می‌کنند، پاسخ گویند، رهایی از این قالب‌ها به یک کار آگاه گرانه و آموزشی سیستماتیک - هم در درون زنان کارگر و هم در درون مردان کارگر - محتاج است. آموزشی که بتواند

از پس تبلیغات مردسالارانه، به درستی، بر آید. چرا که به طور روزمره در خانواده و در محیط کار و از در و دیوار جامعه مدام به زنان گوشزد می‌شود، که آن‌ها شهروندانی هستند (البته از نوع درجه‌ی دوم آن) با وظایف و مسئولیت‌هایی در چهارچوب نرم‌های شناخته شده‌ی یک جامعه‌ی مردسالار و نه هم کار و عضو برابر از یک طبقه. جامعه‌ی مردسالار این هویت و قالب جنسیتی را مرتباً به زنان تحمیل می‌کند: مادر، همسر، خواهر و دختر. به این ترتیب، اگر چنان چه زنان کارگر از این گونه قالب‌های جنسیتی رها نگردند، بخش بزرگی از طبقه از دخالت گری برای تغییر سرنوشت خود کنار گذاشته می‌شود.

این قالب‌های جنسیتی در تمام زوایای زندگی زنان، و در بسیاری از موارد به طور خشونت آمیزی، خود را به رخ می‌کشد. چه در عرصه‌ی «خصوصی» و چه در حوزه‌ی عمومی و در اجتماع.

- هویت جنسیتی زنان در خانه و در پشت درهای بسته، پنهان از نظرها، به دور از چشم دیگران، و بدون این که هیچ ناظری شاهد آن باشد، به طور خشونت آمیزی به آنان تحمیل می‌شود؛

- زنانی که حصار تنگ خانه را شکسته و به کار خارج از خانه اشتغال دارند، تداوم این خشونت را به صورت تحقیر و توهین صاحبان کار و هم چنین به صورت خشونت کلامی در محیط کار نیز تجربه می‌نمایند. اگر چه صاحبان کار، مردان کارگر را نیز تحقیر نموده و مورد اهانت قرار می‌دهند، اما این روش در مورد زنان کارگر سمت و سوی خاص خود و صد البته دلایل ویژه‌ی خود را دارد و افزون تر می‌باشد. زیرا زنان عمدتاً به خاطر جنسیت شان نیز مورد تحقیر قرار می‌گیرند. اگر به طور اتفاقی، اشتباهی از آنان در محیط کار رخ بدهد، از اولین نقطه‌ای که مورد تحقیر قرار می‌گیرند، زن بودن شان است. زیرا تفکر مردسالار حاکم بر جامعه، راه خود را در محیط‌های کاری نیز باز یافته است و بر این امر تلاش دارد، که زنان را ناتوان جلوه بدهد. هدف این تفکر، آن است که با تحقیر و توهین به زنان کارگر، اعتماد به نفس آنان را خدشه دار کرده و با این گونه حملات لفظی نیز آن‌ها را از راه به در نماید. بدین معنی

که زنان کارگر را به خانه نشینی وادار نموده و از آن‌ها تصویر شخصیت‌های مصرفی وابسته، بدون هیچ گونه قابلیت حرفه‌ای، را نشان بدهد؛

- علاوه بر خشونت‌های کلامی کارفرمایان، زنان کارگر به دلیل شوخی‌های جنسی مردان کارگر در محیط کار نیز زیر بار فشارهای روانی قرار می‌گیرند. اخلاقیات جنسی در محیط کار، منجر به شوخی در جمع‌های مردانه به گونه‌ای که برای زنان کارگر قابل شنیدن باشد، می‌گردد. دست به دست گرداندن تصاویر سکسی از زنان، یکی از آن مواردی است که برخی از مردان کارگر از قبل آن در محیط کار خوش گذرانی می‌کنند. اگر نگاه‌های جنسی به زنان در محیط‌های کاری در اروپا و آمریکا به عنوان آزار جنسی (Sexual Harassment) جرم شناخته شده و مجازات قانونی دارد و شخص مرتکب این گونه اعمال (چه مرد و چه زن) دچار دردسر گشته و یا مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرد، در ایران - و یا کشورهای مشابه آن - به مصداق «وصف العیث، نصف العیث است»، از سوی این آزار امری عادی تلقی می‌شود و از سوی دیگر در پی تثبیت این تفکر کهنه و بدون پشتوانه علمی است که مردان موجودات غریزی هستند و نمی‌توانند خود را کنترل کنند، حتا در محیط کار. لذا هیچ ضرورتی هم برای کسب رضایت طرف مقابل برای این «خوش گذرانی» وجود ندارد. در این رابطه‌ی دو طرفه، فقط مرد تصمیم گیرنده است و بس. موارد بسیاری پیش آمده است، که زنان کارگر به خاطر رد پیشنهادات جنسی کارگران مرد و کارفرماهای شان، کار خود را اجباراً از دست داده و یا به اختیاراً آن را ترک کرده‌اند؛

- تبعیض در قوانین کاری موجب شده است، که کارگران زن از بسیاری از فرصت‌ها برای رشد و ارتقای خود محروم گردند. بازار کار مرد محور، معیارهای استخدامی به خصوصی را در مورد زنان کارگر اعمال می‌نماید. خروج کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون کار (یا بخشی از قانون کار) عمدتاً زنان کارگر را در بر گرفته و شرایط فاجعه باری را برای کارگران زن به بار آورده است؛

- بسیاری از زنان در مشاغل مشابه با مردان، از دست مزد نابرابر برای کار مشابه و یک سان برخوردار هستند. تساوی دست مزد، یعنی حق دست مزد برابر برای کاری که از ارزش برابر برخوردار است. این حق یک زن کارگر است که به همان اندازه‌ای که به یک مرد پرداخت می‌شود، برای کاری که مهارت و تلاش و مسئولیت مشابه می‌طلبد و تحت شرایط کاری مشابه انجام می‌شود، دست مزد برابر دریافت نماید؛

- تاریخا کاری را که زنان سنتا انجام داده‌اند، به اندازه‌ی «کار مردان» ارزش مند به حساب نیامده است. مراقبت از کودکان و سالمندان، انجام کارهای دفتری، تمیز کردن خانه و دفاتر و درس

بهداشتی و اجتماعی نیز به دنبال داشته باشد. از جمله تغذیه‌ی ناچیز، مسکن نامناسب، تمرکز کم در انجام کارهای مدرسه و انزوای اجتماعی. عدم تساوی دست مزد هم چنین به وابستگی اقتصادی مرتبط می‌شود، امری که بر امکان و توانایی یک زن در ترک رابطه‌ی آزاردهنده و مملو از ستم و تحقیر تاثیر می‌گذارد. زنان کارگری که مزد کم تری دریافت می‌کنند، درآمد بازنشستگی کم تری نیز خواهند داشت. زنان کارگر مسن اغلب تا پایان عمرشان دست به دهان زندگی می‌کنند. متدهای ارزیابی تعیین دست مزد در جوامع مبتنی بر تبعیض از آن جایی که خالی از تعصبات جنسیتی نیز نیست، تاکنون



دادن، نمونه‌های کارهایی هستند که کم ارزش به حساب می‌آیند و دست مزد کم تری به آن‌ها تعلق می‌گیرد. تاثیرات منفی و پیامدهای اقتصادی اجتماعی این بی ارزش ساختن «کار زنان» را می‌توان از طریق فاکتورهای بسیاری توضیح داد. عدم تساوی دست مزد به زنان کارگر و خانواده‌های آن‌ها صدمه وارد می‌سازد؛ و زنان و کودکان را در مقابل فقر ضربه پذیرتر می‌نماید. زنان بیش تر از مردان در فقر زندگی می‌کنند و اکثر خانواده‌های تک والد، توسط زنانی که با درآمد پایین زندگی می‌کنند، سرپرستی می‌شوند. از آن جایی که عدم تساوی دست مزد به فقر می‌افزاید، می‌تواند نتایج مخرب

صدمات بسیاری بر زندگی زنان کارگر وارد کرده است؛

- علاوه بر نکات فوق، زنان کارگر به گونه‌ای نابرابر به منابع تولیدی دست رسی دارند. آن‌ها عمدتا در واحدهای تولیدی کوچک کار می‌کنند. علاوه بر موانع قانونی، موانع فرهنگی، سنتی و قومی نیز یکی از مهم ترین مکانیسم‌هایی هستند که در نوع اشتغال زنان اعمال نفوذ می‌کنند و به مثابه موانعی شناخته شده - که مبتنی بر نرم‌های جاری مملکت می‌باشند - در فعالیت‌های اقتصادی زنان نقش ایفا می‌نمایند. از جمله نمودهای این موانع، اعتقاداتی چون «کار زنان مایه‌ی سرشکستگی خانواده است»، «زن، نان آور خانه نیست و نباید بیرون

از خانه کار کند»، «وظیفه‌ی اصلی زنان بچه داری و حفاظت از سلامت خانواده است» و باورهایی مشابه آن می‌باشند. این گونه اعتقادات سبب می‌گردد، که فعالیت‌های اقتصادی بسیاری از زنان گاه مخفیانه صورت بگیرد و از دید ماموران سرشماری و آمارگیری هم پنهان نگاه داشته شود؛

- زنان کارگر از محدودیت در فرصت‌های شغلی در رنج می‌باشند. محدودیت‌های شغلی به خودی خود یافتن کار مناسب برای مردان را دشوار ساخته است، تا چه برسد به زنان که نیروی درجه‌ی دوم در بازار کار به حساب می‌آیند؛

- زنان کارگر دارای امکانات برابر در ارتقای شغلی نیستند. اغلب کارفرماها زنان را به صورت نیمه وقت و یا برای دوره‌ی معینی به کار می‌گیرند. این امر سبب می‌گردد، که زنان کارگر علاوه بر محرومیت از مزایای شغلی، فرصت ارتقا به درجات بالاتر کاری را نیز از دست بدهند. به عبارت دیگر، قبل از آن که به درجات بالاتر شغلی برسند و از حقوق و مزایای بهتر برخوردار شوند، عُدَر آنان خواسته می‌شود؛

- در زمان کساد بازار و رکود اقتصادی، زنان کارگر اولین قربانیان بیکارسازی می‌باشند. اکثر صاحبان کار قراردادهای کاری را طوری تنظیم می‌کنند، که هر وقت دل شان خواست و اوضاع را مناسب تشخیص دادند، زنان کارگر را از کار برکنار کنند. در این قراردادها از هیچ گونه مزایایی برای زنان کارگر، در صورت اخراج، نام برده نمی‌شود. از سوی دیگر، از آن جایی که اغلب زنان کارگر به صورت پاره وقت استخدام می‌شوند، به هنگام تعدیل نیرو نیز جزو اولین کسانی هستند که در معرض اخراج قرار دارند.

زنان کارگر به خاطر شرایط سخت کار بیش تر دچار انواع بیماری‌های جسمی و افسردگی روحی می‌گردند. بسیاری از آنان از صبح کله سحر، قبل از طلوع آفتاب، راهی کار - در کارگاه‌هایی که اغلب در زیرزمین‌های تنگ و تاریک زن را استثمار می‌کنند - می‌گردند و پس از یازده ساعت کار بی وقفه و طاقت فرسا هنگامی که آفتاب غروب کرده است، به خانه باز می‌گردند. تازه

مسائل خانوادگی هم بر روی آن‌ها فشار می‌آورد. مشاجرات کلامی با شوهر ناسازگار، که یک بند همسر خود را تحقیر می‌کند و از وی توقع خدمات رسانی صد در صدی را حتا پس از ساعت‌ها کار طاقت فرسای طولانی دارد، نداشتن مهد کودک مناسب برای فرزندان، و بسیاری از درگیری‌های خانوادگی دیگر، قوز بالای قوز زندگی زنان کارگر است. یک لحظه در نظر مجسم کنید کار زنان شیرده و یا کار زنان حامله در کوره پزخانه‌ها را و در عین حال تلاش آنان را برای انجام وظایف خانه داری، آشپزی و مراقبت از فرزندان به هم راه کتک خوردن از شوهری که خود نیز زیر بار بی عدالتی اجتماعی اقتصادی خرد شده است. گفته می‌شود بیش از پنجاه درصد طلاق‌ها در خانواده‌های کارگری رخ می‌دهد. شاید چنین به نظر آید که بسیاری از زنان کارگر، تن دادن به تمامی شرایط سخت و غیر انسانی کار را حتا به در خانه ماندن و شب و روز را با شوهر ناسازگار سر کردن ترجیح می‌دهند. اما واقعیت این است، که برای بسیاری از آنان انتخاب مفهومی ندارد. اگر فقر و فلاکت اقتصادی، آن‌ها را به اشتغال در بدترین شرایط کاری سوق می‌دهد، همه‌ی عواملی که در بالا برشمردم، دست به دست هم می‌دهند تا زنان را به طرف خانه نشینی بکشانند.

- پاک سازی زنان از محیط‌های کاری از جمله اولین برنامه‌هایی بود، که جمهوری اسلامی به محض به قدرت رسیدن در دستور کار خود قرار داد. جمهوری اسلامی، از همان ابتدا، زنان را به بازنشستگی زودرس و به بازخرید - که در واقع به نوعی در راه تحقق سیاست پاک سازی بود - تشویق نمود. در این راه، تعطیل کردن بسیاری از مهدکودک‌ها در ادارات دولتی نیز به خدمت پاک سازی زنان و خانه نشینی آنان در آمد. این امر تا آن جایی پیش رفت، که با بخش نامه‌های دولتی هم راه شد. اخیرا حتا سازمان صنایع ملی در بخش نساجی هم بخش نامه‌ای صادر کرده است، که ناظر بر ممنوع بودن استخدام زنان می‌باشد. دولت اپارتاید جنسی، از سوی دیگر اداره‌ی مهدکودک‌ها به دست کارفرمایان سپرد. آنان نیز با تکیه

بر سیاست کاهش هزینه، و به عبارت دیگر سیاست افزایش سودهای خود، درب بسیاری از مهدکودک‌ها را تخته کرده و موجبات بیکارسازی زنان را بیش از پیش فراهم ساختند؛ به هر حال، اگر چه زنان کارگر ظاهرا از کار در مشاغل رسمی کنار گذاشته می‌شوند، اما آن‌ها به خانه‌های خود باز نگشته‌اند. این گزینه در شرایط زیست فعلی آن‌ها، اصلا، جایی ندارد. آن‌ها به خاطر فشارهای مالی و اقتصادی، جذب مشاغل حاشیه‌ای غیررسمی، قراردادی و خارج از دایره‌ی شمول قانون کار و تامین اجتماعی، گردیده‌اند.

اگر بپذیریم که میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی یکی از شاخص‌های مهم توسعه انسانی است، هنگامی که واقعیاتی را که برشمردم در نظر داشته باشیم و تاثیر آن‌ها را در میزان این مشارکت نادیده نگیریم، می‌بینیم که این شاخص‌ها در ایران بسیار پایین هستند. اگر چه زنان در ایران از نظر شاخص آموزشی در شرایط به مراتب بهتری از اکثر کشورهای منطقه به سر می‌برند، اما ورود زنان به بازار کار و مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های اقتصادی متناسب با آهنگ رشد تحصیلات شان نبوده است و حضور آن‌ها در بازار کار و سهم درآمدشان در میان کشورهای مشابه در رتبه‌ی بسیار پایینی قرار دارد.

اگر چه آمارها نشان از این دارند که در روستاهای گیلان، زنان هفتاد و شش درصد نیروی کار در بخش برنج کاری و هشتاد درصد نیروی کار در بخش چای کاری را تشکیل می‌دهند؛ در روستاهای گرگان، چهل درصد پنبه کاران و نود درصد سبزی کاران زن هستند؛ و در استان کرمان، سهم زنان در صنعت فرش حدود هشتاد درصد کل شاغلان در این صنعت است، با این وصف، در سطح کلی در جامعه‌ی ما، مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی هم چنان نسبت به مردان کم تر است.

این تفاوت در مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی عمدتا بر بنیاد عنصر تبعیض اقتصادی، سیاسی و اجتماعی استوار است و تاکیدات خود را از مجموعه‌ی قوانین ناظر بر سازمان اجتماعی کار در ایران می‌گیرد. به عبارت دیگر، همه‌ی قوانین کار ایران در رابطه با زنان دارای عنصر تبعیض می‌باشند. ما با دولتی ایدئولوژیک

در ایران روبرو هستیم، که اصولا عنصر برابری طلبی و ضدیت با تبعیض علیه زنان در سرتاسر ایدئولوژی آن نه تنها محلی از اعراب ندارد، بلکه با هزار و یک آیه و سوره و با تکیه بر بسیاری از قوانین قرون وسطایی، زنان را در زندگی خصوصی و در زندگی اجتماعی شان در خانه و محل کار همواره به جایگاه فرودست سوق می‌دهد. نتیجتا، ما با هیچ اقدامی نیز از سوی دست اندرکاران امور کار و اجتماعی در جمهوری اسلامی به نفع زنان و برای رفع تبعیض در سازمان اجتماعی کار روبرو نیستیم و تبعیض جنسیتی کماکان مانعی بر سر راه اشتغال بخش عظیمی از نیروی کار زنان است.

صرف نظر از قوانین دست و پا گیر مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی، عوامل فرهنگی و سنن مردسالارانه را هم باید در نظر داشت. به دلیل وجود فرهنگ سنتی، تا مدت‌ها حتا خود مردان طبقه‌ی کارگر گاه‌ها ترجیح می‌دادند که سر و کله‌ی زنان در محل‌های کار و یا سازمان‌های کارگری پیدا نشود. بسیاری از کارگران مرد، کار زنان را شاید تهدیدی علیه خانه و خانواده و هم چنین نوعی رقابت با خود تلقی می‌نمودند.

نگاهی کوتاه به زیست طبقه‌ی کارگر و اقشار زحمت کش نشان می‌دهد، که در نزد مرد کارگر همیشه معمول بوده است که همسر وی هم به درآمد خانواده کمک کند، هم در مزارع اطراف کار نماید، در میدان شهر خرت و پرت بفروشد، در خانه‌ی دیگران رخت شویی کند، و یا به عنوان خیاط و آشپز و نظافت چچی کار نماید.

تا این جای قضیه هیچ کسی به خاطر انجام این نوع کارها، زنان کارگر را به این متهم نمی‌کرد که گویا دارد خانه و خانواده را رها می‌کند، از مراقبت کودکان دست می‌کشد و یا خانواده را از هم می‌پاشد. اما به محض این که زنان برای کار مزدی به سراغ کارخانه‌ها و کارگاه‌های پرجمعیت و بزرگ رفتند - جایی که مردها در آن کار می‌کردند - به محض آن که محل کار آن‌ها از چهارچوب کار در خانه‌های دیگران و برای خانواده‌های دیگر کننده شد، آن وقت دیگر احساس نگرانی و خطر هم بالا گرفت. زمزمه‌های گلایه آمیز درباره‌ی این که کار زنان باعث می‌شود هم زنجیر خانواده از هم بگسلد و هم سطح دست

صحبت از آن راهی برای برون رفت از این محمصه باز می‌کند. نقش‌های جنسیتی اگر چه توسط نظام مردسالار بورژوازی فرمول بندی شده و در خدمت تعمیم نابرابری‌ها به کار گرفته می‌شود، و هم چنین بازتاب عوامل در هم آمیخته‌ای چون مناسبات تولیدی، ساختارهای فرهنگی، نرم‌ها و انتظارات و اخلاقیاتی است که نتایج آن زنان را - در مقایسه با مردان - در موضع فرودست قرار می‌دهد، اما بازتاب این نقش‌های جنسیتی در خود طبقه‌ی کارگر هم باعث می‌شود که زنان کارگر علاوه بر سلطه‌ی طبقاتی، ستم مردسالاری را در خانه و در محیط کار و سراسر جوانب زندگی خود تجربه کنند و تحت تاثیر قالب‌های هویتی داده شده به آن‌ها قرار گرفته و هویت طبقاتی خود را نادیده بگیرند. یکی از نتایج اسف بار این چنین تهی شدن از هویت طبقاتی، آن است که زنان کارگر در خود جنبش کارگری نیز به حاشیه رانده می‌شوند. فعالین جنبش کارگری، متاسفانه، عدم حضور فعالانه‌ی زنان کارگر را در عرصه های مختلف مبارزات کارگری - از عرصه‌ی ادبیات کارگری گرفته تا نقش فعال و رهبری کننده در مبارزات متنوع کارگری - را به عناوین مختلف توجیه می‌کنند. در این باره از جمله گفته می‌شود، که: «خود زنان کارگر علاقه‌ای به شرکت در

در میان انواع شکاف‌های موجود، شکاف جنسیتی به دیده‌ی من یکی از بنیادی ترین آن‌ها می‌باشد. اگر بپذیریم یکی از پایه‌هایی که مناسبات سلطه‌ی سرمایه بر نیروی کار را تداوم می‌بخشد، شکاف‌هایی است که در درون خود طبقه‌ی کارگر وجود دارد و یا به عمد تعمیق یافته است، پس باید این را هم به صراحت بپذیریم که شکاف جنسیتی بین مردان و زنان کارگر - به مثابه یکی از بنیادی ترین این شکاف‌ها - نمود بارزی است از عدم اتحاد در درون طبقه که همواره خدمات شایانی به تداوم سلطه‌ی سرمایه می‌نماید. این تصور که پدیده‌ی مردسالاری و عمل کردهای روزمره‌ی آن امری مربوط به بیرون از طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری است و ربطی به طبقه‌ی کارگر ندارد و یا طبقه‌ی کارگر به اصطلاح «سالم تر» از این حرف‌هاست و با مردسالاری میانه‌ای ندارد، خیالی بیش نمی‌باشد. چنین تصویری، در واقع، چشم خود را بر شکاف جنسیتی‌ای که در زندگی روزمره‌ی مردان و زنان کارگر به عیان به چشم می‌خورد، می‌بندد و می‌کوشد آن را یک پدیده‌ی غیرواقعی قلمداد کند تا از پرداختن به آن و مبارزه با آن معاف شود. باید به صراحت بیان کنم، که متاسفانه چنین دیدگاهی وجود دارد و آن هم عمدتاً در میان مردان

مزد کارگران مرد سقوط نماید، شروع شد. و تلاش برای هر چه بیش تر کوتاه ساختن دست زنان از اشتغال در کارهای خارج از خانه - چه در خانه‌ی خود و چه در خانه‌ی دیگران - تشدید گردید. جالب است بدانیم، که در آلمان زنان را تا قبل از سال‌های ۱۹۱۴ در برخی از محیط‌های کاری «رقیب کثیف» می‌نامیدند. بد نیست در این جا اشاره‌ای هم داشته باشم به گفته‌های الکساندر کولونتای. وی می‌گوید: «روزگاری مردها فکر می‌کردند، که فقط آنان می‌بایست فشار مبارزه علیه سرمایه را بر روی شانه‌های خود تحمل کنند؛ که فقط آنان می‌بایست با «دنیای کهنه»، بدون کمک زنان هم طبقه‌ای شان، بجنگند. اما از زمانی که زنان طبقه‌ی کارگر به صفوف مبارزه‌ی انسان‌هایی که نیروی کارشان را می‌فروشند، در آمدند - زنانی که از سر نیاز و بالاجبار، به این دلیل که همسران شان و یا پدران شان بیکار شده‌اند، به بازار کار رانده گشته‌اند - کارگران مرد این واقعیت را تشخیص دادند که تنها گذاشتن زنان و رها کردن آن‌ها در ناآگاهی طبقاتی در عمل به اهداف مبارزاتی خود آن‌ها لطمه زده و مانعی در متحقق شدن اهداف آن‌ها می‌باشد. به این دلیل که: هر اندازه صفوف مبارزین آگاه وسیع تر باشد، به همان اندازه نیز امکان پیروزی بیش تر خواهد بود.»

از همین جا و با الهام از همین نقل قولی که از الکساندر کولونتای آوردم، بحث خود را بر بستر دیگر شکاف جنسیتی معطوف می‌کنم:

ب: شکاف جنسیتی در درون طبقه‌ی کارگر

این که در درون هر طبقه‌ای، اختلاف‌ها و شکاف‌های درونی با اشکال متفاوتی وجود دارد، بر کسی پوشیده نیست. اختلاف‌ها و شکاف‌های درونی در میان طبقه‌ی کارگر نیز دارای اشکال متفاوتی می‌باشند. از تفاوت در دست مزد گرفته تا اختلافات قومی و مذهبی. این را هم باید تاکید نمایم، که بورژوازی همیشه به عناوین مختلف به تعمیق و گسترش این اختلاف‌ها و شکاف‌ها دامن می‌زند، تا از قبل آن و با ایجاد چند دستگی در درون طبقه‌ی کارگر آسان تر به حکومت ننگین خود ادامه دهد.



عرصه‌های مبارزاتی نشان نمی‌دهند! جالب است! وقتی که حتا پوسترهای کارگری اغلب مردان با اندام‌های ورزیده

کارگر. اما تو گویی که صحبت از شکاف جنسیتی میان طبقه، به اتحاد کارگران لطمه می‌زند. در حالی که به دیده‌ی من،

را ترسیم می‌کند؛ وقتی که تلاش چندانی برای برداشتن بارهای بسیاری که بر دوش زنان کارگر در خانه و خانواده وجود دارد، حتا از سوی خود مردان طبقه‌ی کارگر انجام نمی‌گیرد؛ وقتی که مردان کارگر در به حاشیه راندن زنان کارگر نقش داشته و تحت تاثیر روابط پدرسالارانه‌ی حاکم بر جامعه به شکاف جنسیتی دامن می‌زنند؛ دیگر صحبت از عدم علاقه‌ی زنان کارگر به شرکت در عرصه‌های مبارزاتی، روشن است که توجیهی بیش نیست. چرا زنان کارگر به فعالیت علاقه نشان نمی‌دهند؟ هیچ توجه کرده‌اید که زنان در دو شیفت، در دو نقش، و در دو جبهه، کار و مبارزه می‌کنند؟ کارگر در بیرون خانه و خدمت کار در خانه. انجام امور منزل و مراقبت از خانه و کودکان و هم چنین افراد مسن خانواده، بخش عظیمی از وقت و انرژی زنان کارگر را می‌گیرد. بردگی خانه داری دایم العمر بدون جیره و موجب، و بدون حق بازنشستگی، آیا جایی برای به خود آمدن و آموزش طبقاتی زنان باز می‌گذارد؟ می‌خواهم به این نتیجه برسم، که بنابراین سخن گفتن از مواردی که مسایل ویژه‌ی زنان در آن برجسته می‌گردد، نه تنها به اتحاد در درون طبقه‌ی کارگر لطمه نمی‌زند، بلکه آن را صیقل می‌دهد و از آلودگی‌های ناشی از شکاف جنسیتی به دور می‌سازد. قرار نیست طبقه‌ی کارگر تحولات و انقلاب اجتماعی را به طور مردانه به پیش ببرد، بلکه قرار است آن‌ها را به شکل طبقاتی متحقق سازد. و نیمی از این طبقه را هم زنان کارگر تشکیل می‌دهند. پس این کل طبقه است، که باید در درجه‌ی اول از شکاف‌های درونی خود رها شود، تا بتواند به مثابه یک طبقه خود را رها کند. مبارزه‌ی مشترک زنان و مردان طبقه‌ی کارگر علیه ستم جنسیتی بر زنان و به چالش کشیدن همه‌ی نمودهای آن در خانه، در اجتماع، در محیط‌های کار، و صد البته در درون جنبش کارگری، به نیرومند کردن این جنبش خواهد انجامید. یک جنبش برای آن که قوی گردد، باید با هر آن چه که آن را از درون می‌پوساند، تخریب و تضعیف می‌کند، مبارزه نماید. شکاف جنسیتی در درون طبقه‌ی کارگر یکی از آن ضایعاتی است، که بر این طبقه از درون ضربه می‌زند، از صلابت بدنه‌ی آن می‌کاهد، نیروی جنبش آن را کاهش

می‌دهد، یک پارچگی آن را از بین می‌برد، و نهایتاً قدرت آن را در پیش برد امر انقلاب رهایی بخش اجتماعی، سرنگونی بورژوازی و از بین بردن کار مزدی تقلیل می‌دهد. وقتی جنبش کارگری فقط به اعتبار مردان کارگر تعریف می‌شود، باور کنید نشانی از یک نابسامانی عمیق دارد، که آوار ستم مضاعف جنسیتی بر زنان کارگر است. زمانی طبقه‌ی کارگر یک پارچگی خود را به دست می‌آورد، که بخش‌های متفاوت آن در عمل روزمره و پراتیک اجتماعی خود به علل شکاف‌های درونی خود آگاهی یابد و برای رفع آن‌ها تلاش کند، از جمله به شکاف جنسیتی در درون خود. جنبش کارگری نیازمند تغییرات بنیادی در خانواده، محیط کار و در سطوح مختلف اجتماعی است. زنان کارگر باید در زندگی روزمره و تجربیاتی که کسب می‌کنند، هویت و آگاهی طبقاتی خود را به دست آورند. و این، یعنی درگیر شدن در زندگی اجتماعی؛ امری که پیش شرط رهایی آنان است. بنابراین، باید برای ساختارشکنی در قالب‌های سلطه‌گر جنسیتی بسترسازی کرد: اگر چه جنبش مبارزاتی زنان گام‌های برجسته‌ای در این راه برداشته است، اما در کنار آن مردان کارگر، جنبش کارگری و فعالین و رهبران آن، باید مناسبات خود را با جنبش زنان نزدیک تر و مستحکم تر کنند. باید به عمق فرودستی و بی حقوقی زنان، به عمق ستم مضاعف بر زنان کارگر و هم چنین بر لزوم مبارزه‌ی همگی کارگران علیه این بی حقوقی آگاه تر بشوند. من فکر می‌کنم، نشانه‌هایی در این زمینه در ایران در حال ظهور است. نمونه‌ی دفاع فعالین کارگری از فعالین جنبش زنان و اعتراض به بگیر و ببندهای رژیم در دوره‌ی اخیر از آن جمله است. اما دفاع کافی نیست. امر دفاع باید به شرکت در این جنبش منتهی شود و این جنبش را از آن خود بداند. اجازه بدهید به صحبت‌ام با اشاره‌ی کوتاهی به آن چه از مارکس آموخته‌ام، خاتمه دهم. کارل مارکس می‌گوید: سوسیالیسم هیچ چیز نیست مگر محو چهار خصیصه‌ی پایه‌ای جوامع کنونی:

- ۱- از بین بردن شکاف‌های طبقاتی؛
- ۲- از بین بردن آن روابط اقتصادی‌ای، که این شکاف‌ها را ایجاد می‌کند؛

۳- از بین بردن آن روابط اجتماعی‌ای، که بر شالوده‌ی این روابط اقتصادی پدیدار شده و به استمرار آن خدمت می‌نماید؛

۴- از بین بردن آن ایده‌های کهنی، که این روابط اجتماعی را ستایش کرده و به تداوم آن خدمت می‌کند؛

اگر قبول داشته باشیم که یکی از این روابط اجتماعی، روابط و مناسبات اجتماعی کار حول تبعیض جنسیتی است، پس چگونه می‌خواهیم و می‌توانیم یک جامعه‌ی آزاد و برابر به هم راه عدالت اجتماعی را - بر ویرانه‌های نظام سرمایه داری - ایجاد کنیم، بدون این که این روابط را نیز درهم شکسته باشیم؟! *

توضیح «نگاه»: آن چه که خواندید، متن سخن رانی پروین اشرفی در سمینار کارگری در شهر ونکوور (کانادا) به مناسبت بزرگداشت روز جهانی کارگر در بیست و هشت آوریل سال ۲۰۰۷ بود، که توسط سخن ران به صورت نوشته تنظیم و در اختیار خوانندگان «نگاه» قرار گرفت.

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید،
توجه کنید که این نشریه:
- در رد یا قبول مطالب آزاد است.
علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواید رسید؛
- فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛
- در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛
- تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛
- نسخه‌ی ارسال را پس نمی‌فرستد؛
- مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛